

دستانات می‌خواهند جیغ بکشند
مجسمه‌ها هم به صدا درآمده‌اند.
در این سرا
راهی دیگر نمانده است.
می‌چکانی

خون سفید روحت را،
به درون آینه می‌روی
شاید بیابی به خواهش
بازتاب آدمی را
در همایش
تصاویر را
در نمایش.



روبروی آینه

صورتك‌ها
بی‌اعتنا به گودال‌های کم‌عمق پر جنازه
سردرگم

چرخ می‌خورند.
ساطورهای کشتارگاه
گاه و ناگاه
تنه‌ی درخت را می‌برند
تا برای مكتب
منبر بسازند.
فرشته‌ای كوچك
با بال‌هایی در زنجیر
شلاق می‌خورد.

رهبران
در "راستی"
لنگ می‌زنند.
تالی رهبران
در "آستی"
اغلب حرف‌هایی جفنگ می‌زنند.

کفش‌های جفت‌شده در تالار
پشت درهای بسته
آه می‌کشند.
چاقوهای چالهمیدان
خفقان را
"پاسداری" می‌دهند،
سکوتی سیاه را
نذری می‌دهند.

طاق کهکشان
کوتاه‌تر می‌شود.
در اطاق ۵۷
ملکه‌ی وجاهت
بدن برهنه‌ی مردی را می‌بلعد،

سپس

خشاب تیانچه را می‌کشد
تیر خلاصی به شقیقه‌اش می‌زند
تا وجاهت
به زندگی جاودانه‌اش ادامه دهد.

ارفئوس

تنها جسد تجاوزشده‌ی یوریدیس را
از خدایان
باز پس می‌گیرد.
سایه‌های مفتخر ستون‌هایی باستانی
رژه‌ی ناهنجاری نظامی را سان می‌بینند.

ونوس

در جستجوی دست بریده‌اش
یکنواختی کشده‌ی سایه‌ها را می‌پذیرد.
اجساد مومیایی درباری
در قمار با باد غرب
به دنبال آس دل می‌گردند.

باد غرب

گرد بر اجسادشان می‌پاشد،
بر دربارشان می‌شاشد.
روشنفکران "متعهد"
در چرتی کنار آتش
"اینترنت‌بازی" را سراب می‌کنند،
"تظاهر به خواب" می‌کنند،
اغلب خراب می‌کنند.

در تماشاخانه‌ی اجتماع

آدم‌هایی بی‌چاره
غوطهور در خفقان مصرف
سرشتی پلاستیکی دارند،
با دوربین‌هایی پلاستیکی
خاطرات پلاستیکی خود را
در "فیس‌بوک" گردی
ضبط می‌کنند.

کودکان

در بازی

تمثال‌هایی دروغین را
با شادی

می‌شکنند.

زن‌های خیابانی

شرمسار بی‌بضاعتی

به شکسته‌تمثال‌ها

إدرار می‌کنند.

شاعران

زیر آوار کابوس نقدها

مدفون می‌شوند.

آن‌سوی‌تر

در فقدان بینش

سوداگران اغوا و اغما

با اندیشه‌هایی خشک

قهرمانانی دروغین

با مینشی مکتبی می‌تراشند،

با موعظه‌هاشان

زنجیر باور می‌بافند.

دیرباز دلالان و فروشندگان لاستیک

بر آستانه‌ی ۹۰ سالگی

در ترس، اما شیک و پیک

پرستش پلاستیک می‌کنند.

در دنیایی مجازی،

در جهانی وارونه

انتخابات مشهود است:

"یا پلاستیک یا مکتب."

تاریکی دیگر تیره نیست،

با "رنگی" شگفت‌انگیز

استتاری "سپید" می‌شود.

"پژوهشگران و استادان" مجرب دنیا دیده

این "رنگ" را تحسین می‌کنند،

آنرا می‌پسندند،

می‌پرسند:

"این "رنگ"

برای کدام آپارتمان چندین صدمتری مان

مناسب‌تر است؟"

می‌گویند:

"ای کاش می‌توانستیم

از نیچه و مالرو و راسل بپرسیم."

می‌گویند:

" "معمای هویدا"

کار ساده‌ای نبود،

اما "معمای رنگ"

بسیار مشکل است،

باید دقیق "رنگ" کرد،

به دقت فنی شلیک موشکی نظامی

به هواپیمایی مسافربری،

شاید دریدا و بودریار

یاری دهند."

■ ■ ■ ■

نور سافل وقاحت و انحطاط

آینه را کور می‌کند.

■ ■ ■ ■

بی‌هیچ دغدغه

آینه را ترك می‌کنی،

به کوه‌های تخیل پناه می‌بری

تا حجم قلبات را فزون کنی

شاید که دردت کاهش یابد،

شاید که چاره در ژرفا را

آرامش دریا را

دریابی.